

جوانان حکمتیست ۹۰

۱۳۸۵ - ۲۳ MAY ۰۶ - ۳ مرداد ۱۳۸۵

سه شنبه ها منتشر می شود!

سر دبیر: فواد عبداللهی foadsjk@gmail.com



ناسیونالیسم، قوچ جنگی، جنبش دانشجویی بخشی از اطلاعاتی دانشجویان دانشگاه فردوسی

که: "ایران با عراق فرق دارد." از تقدیس بت گونه آثار باستانی - که نه متعلق به عده ای محدود به نام "ملت" بلکه میراث جهانی و جزو تاریخ کل بشریتند - تا از گور بیرون کشیدن شخصیت های دور و نزدیک تاریخی و تجلیل از جنگاوری و جنگ طلبی آنها؛ همه و همه این تلاش ها، برای ورود به شرایط جنگی و بر سر دست گرفتن قوچ جنگی، تهییج احساسات ناسیونالیستی مردم را هدف گرفته اند؛ چرا که ناسیونالیسم چیزی بیش از یک ایدئولوژی حامی جنگ نیست. تجربیات تاریخی بشریت، از هیتلر و موسولینی و صدام تا یوگوسلاوی و اسرائیل حاکی از این نکته است که هرگاه جنگ و جنگ طلبی مورد نیاز حاکمان باشد، ناسیونالیسم اولین کاندیدا برای توجیه رویارویی و کوبیدن بر طبل جنگ خواهد بود... دانشگاه سنگر آزادی است، نه مکانی برای عربده کشی ناسیونالیست ها و قوم پرستان رنگارنگ. رسالت دانشجوی، دفاع از آزادی بی قید و شرط بیان است. هیچ کس با استفاده از حربه ای مقدسات ملی گرایانه و نه هیچ امر مقدس دیگری، حق محدود کردن آزادی های اساسی مردم را ندارد. تا پای جان در دفاع از حقوق اساسی مان به عنوان انسان، و نه ایرانی و کرد و لر و ترک و ...، در سنگر آزادی خواهیم جنگید. به جای توهم پراکنی و صرف انرژی بیهوده برای جنبش ناسیونالیستی که تا کنون جز سرکوب و جنگ نتیجه ای برای مردم در بر نداشته است، برای دفاع از حقوق و آزادی های انسانی خویش که هر روز در فضای دانشگاه بیشتر و بیشتر پایمال می شود؛ کمیته های انضباطی، محدودیت آزادی نشر و بیان و ...؛ به میدان بیایم. ما پیاده نظام ملی گرایان نیستیم، انسانیم و قبل از هر چیز باید آزاد و برابر باشیم.

نگاهی به رسانه های ریز و درشت حاضر در فضای تبلیغاتی و رسانه ای جامعه حقایق بسیاری را بازگو خواهد کرد. در شرایطی که امکان وقوع جنگ احتمالی امریکا علیه جمهوری اسلامی روزبه روز بیشتر می شود، گروه ها و دار و دسته های قومی کوچک و بزرگ، ناسیونالیست های طرفدار غرب، ناسیونالیست های جهان سومی و همه جریاناتی که با بالا گرفتن رویارویی هسته ای میان جمهوری اسلامی و غرب، منافع خود را در وقوع یک جنگ احتمالی جستجو می کنند، پرچم های خود را به نشانه ای طرفداری از یکی از دو طرف دعوا بالا برده و قوچ جنگی خود را بزرگ می کنند. اگر ناسیونالیست های طرفدار غرب، به امید تسلط بر مراکز کلیدی قدرت در فردای حمله امریکا به ایران، از وقوع چنین جنگی حمایت کرده و آن را سرآغاز آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و رفاه برای مردم ایران می دانند؛ اگر ناسیونالیست های جهان سومی، در رویای دستیابی به قدرت تکنولوژیک و استراتژیک در معادلات جهانی، پشت سر جمهوری اسلامی و خواست اتمی شدن ایران، صدفبندی کرده اند؛ اگر انواع و اقسام گروه ها و دار و دسته های قومی از سیستان و بلوچستان و خوزستان تا کردستان و آذربایجان، با هدف تأمین منافع اربابان و سرمایه داران محلی در خلال اوضاع جنگی، شروع به ایجاد وحشت و ناامنی در جای جای این مملکت کرده و از وقوع جنگی محتمل میان جمهوری اسلامی و امریکا حمایت می کنند؛ باید پرسید که منافع اجتماعی و اقتصادی توده ای مردم و امنیت و آسایش جامعه در این نسخه ی تجویز شده کجاست؟ تنها پاسخ آنان در مقابل خطر تبدیل شدن ایران به عراق دوم، این است

خطر در پیشاوری جامعه، تمرین "سناریوی سیاه"! علی راستین

خواندن این تیتراژها چقدر نگرانان می کند؟ یا بهتر بگوییم، چقدر برایستان عادی شده است؟ همین که روزنامه را باز می کنید، همین که به سایتی خبری سر می زنید، همین که کانال های تلویزیونی را بالا پایین می کنید، این ها را می بینید:

"مرگ ده ها نفر در خشونت های تازه عراق"، "انفجارها در بغداد ۸ کشته و ۸۰ مجروح به جای گذاشت"، "انفجارها در کربلا ۱۴ کشته به جای گذاشت" و ...

در اذهان ما کشت و کشتاری که در عراق برقرار است دیگر به یک داده بدیهی تبدیل گشته است. خیلی از توده مردم با یک نوع لاقیدی نسبت به این موضوع برخورد می کنند. و هنوز به این موضوع آنقدر توجهی ندارند که فلاکت و سیه روزی ای که امروز در عراق برقرار است در ابعاد بسیار وحشتناک تری می تواند در ایران ایجاد شود. متأسفانه فضای فکری لاقیدی و استیصال جامعه، و رواج چنین روندی خصوصاً بین جوانان، باعث شده که توجه کردن به چیزی مثل جام جهانی فوتبال به مراتب دغدغه فکری قوی تری تا مساله خطر حمله نظامی ایران را داشته باشد. خطری که قرار است مردم همین جامعه تاوان تغییر اتوریته سیاسی امریکا را جهان پس از جنگ سرد بپردازند.

و مساله ای که بیش از پیش باید به آن توجه کرد در تغییر شکل پراتیک نیروهای اپوزوسیون است. بخش قوم پرست اپوزوسیون جمهوری اسلامی تا بحال در نقش سازمان های سیاسی با "مواضع ارتجاعی" ظاهر می شدند.

یعنی می خواهیم این نکته را بگوییم که این سازمان ها خطرشان بیشتر روی کاغذ نمود پیدا می کرد و بنا به هر دلیلی به جامعه دست درازی نمی کردند. نهایت دخالت این سازمان ها را باید در "زور گیری" سازمانی مثل پژاک در کردستان دانست که گهگاه انجام می دادند. ۲ ص

غنچه تازه سبز شده کاکتوس، اما سیاه!



عباس رضایی ص ۳

با رهبران حزب

با عبدالله شریفی ص ۲

در مورد تحرکات اخیر دانشجویی

محاسبه با جمال کمانگر ص ۳

منشور سرنگونی و

قانون اساسی

کارن دیبا ص ۴-۵

حباب پست مدرنیسم

را باید ترکاند!

نقدی پیرامون نوشته کریم آسایش
فواد عبداللهی ص ۶-۷

زنده باد آزادی! زنده باد برابری!

با رهبران حزب



عبدالله شریفی

جوانان حکمتیست: می خواهیم با شما در مورد نقش و مواضع سازمان مجاهدین خلق

خطر در پیشروی جامعه...

اما با جدی شدن خطر حمله نظامی سازمان های قوم پرست و ارتجاعی که در غیاب یک قطب سکولار سوسیالیستی بطور قطع جامعه را سلاخی خواهند کرد، به لحاظ پراتیک وارد فاز دیگری شده اند. نمونه بارز آن کشتاری بود که سازمانی فالانژ و قداره بند به نام "جندالله ایران" در چند هفته گذشته در محور بم-کرمان انجام دادند. چنین کشتارهایی زنگ خطر مجدانه ای است که به هر کسی که ذره ای احساس مسئولیت نسبت به آینده جامعه دارد، به صدا در آمده است. یک کاریکاتور در روزنامه ایران تبدیل به جنجال می شود. در تبریز به فراخوان تلویزیون قوم پرست "GUNAZ TV" هزاران نفر با قومی ترین شعارها به خیابان می آیند. درگیری هایی در دانشگاه ها بوجود می آید. این تحركات تنها می تواند گوشه ای از پتانسیل ارتجاعی ای که قوم پرست ها، اسلامی ها، بازمندگان نیروهای جمهوری اسلامی در کنار ارتش آمریکا و احتمالاً نوکرهای فرعی تری چون مجاهدین خلق توانایی بوجود آوردن آن را دارند. و همچنین از سوی دیگر نشان از جو ملتهب جامعه نسبت به مسائل قومی دارد. شهروندانی که طی سالیان متمادی حتی با تفاوت زبانی زندگی انسانی مناسبی را در کنار هم داشته بودند، امروزه می روند که از هم متنفر شوند.

به هر رو وضعیت کنونی، وضعیت خطرناکی است که که بدون تیربینی ما کمونیستها و مشخصا حزب حکمتیست، اوضاع به شدت بدی رقم خواهد خورد. پلنوم حکمتیستها درباره "چه باید کرد؟" این موقعیت به تفصیل توضیح داده است که خوانندگان را مجدانه به آن رجوع می دهد.

در رابطه با بحرانی که امروز در منطقه برقرار است صحبت کنیم. این سازمان چه ریشه ای در جامعه دارد، و چه جایگاهی دارد؟ و با این اوصاف در آینده در کجای صفحه سیاسی می ایستد و چه افقی را دنبال می کند؟ و اینکه این هم ممکن است مطرح شود که مجاهدین تنها یک سکت هستند و نباید زیاد در مورد آنها حرف زد یا آنها را مطرح کرد. شما با این تحلیل موافقت می کنید؟ و فکر می کنید مجاهد در تحولات آتی جامعه یک سکت بی خطر است که نباید نقد و افشا شود؟

عبدالله شریفی: اجازه بدهید از بخش آخر سوالات شما شروع کنیم. اینکه مجاهد یک سکت و فرقه مذهبی است واقعیتی است که هر ناظری با یک نگاه میتواند آن را تشخیص دهد، اما مسئله این است که داریم دنیای امروز حرف میزنیم. دنیای نظم نوین سرمایه داری، دنیای کور میل-تاریسم محوری و ژاندارم بازی آمریکا، دنیای جنگهای قومی و مذهبی، دنیای رها شدن ارتجاع و نیروهای تخریب و تفرقه و ترور، در چنین دنیایی نه تنها مجاهدین، بلکه هر دسته مسلح، ساخته شده توسط این و آن در منطقه، میتواند در سایه موشکهای کروز و حقوق بشر بوش و بلر به جان جامعه بیفتد و بطور واقعی خطرناک باشد. مگر ارتش رهایبخش کوسوو پایگاه اجتماعی داشت؟!

مگر سپاه بدر و دسته جات مسلح قومی کرد و عرب و ترکمن از سر پایگاه اجتماعیشان در اوضاع عراق عروج کردند و باعث کشتار مردم و ویرانی جامعه شدند؟! مسلما مجاهدین یک فرقه مذهبی میباشد، اما اتفاقا به همین دلیل باید در مورد خطر رها شدن چنین جریاناتی هشدار داد، باید خطر رشد این گونه ویروسها را در شرایطی که جامعه را به طاعون فدرالیسم قومی و جنگهای مذهبی مبتلا میکنند، جدی گرفت و راه مقابله با آن را نشان داد.

مجاهدین خلق ۲۷ سال قبل با تسلیم سلاحهایش و تکیه گاه اجتماعیش یعنی بازاریان و کسبه حواشی بازار به "پدر خمینی" پرونده اش بعنوان یک سازمان سیاسی در جنبش اسلامی بسته شد. با ۳۰ خرداد ۶۰ و رانده شدن مجاهدین به اپوزیسیون جمهوری اسلامی، این جریان سلسله فازهایی را تاکنون در مبدل شدن

توافقات پشت پرده این افراد در پادگانی به نام پادگان اشرف تحت کنترل کامل نیروهای آمریکایی قرار گرفتند. اکنون در این پادگان چه میگذرد، خبر چندانی در دست نیست، اما معلوم است که آمریکا از این افراد در جهت منافع خود استفاده میکند. میگویند "افتخار" آوردن اطلاعات در "داخل" را دارند.

افراد مجاهدین در پادگان اشرف، بر خلاف ادعای رهبری این جریان، افراد داوطلب نظامی مجاهد نیستند، اسرای جنگی و بی سرپناهان و مجبور شدگانی هستند که کسی از آنها اطلاعات چندانی ندارد. این پادگان جزیره گوانتانامو دیگری است. سرنوشت این افراد و قباحت رهبری این جریان، نفرت و ترحم انسان را ترحم به سرنوشت این افراد و انزجار از رهبران این فرقه، همزمان در کنار هم قرار میدهد.

حقیقت این است که مجاهدین خود نیز متوجه شده اند که در هیچ معادله ای جز بر ویرانی و انهدام جامعه ایران، جز در تباهی مدنیت و از هم پاشیدگی امکان ظهور و ایفای نقش نخواهند داشت. خوب میدانند که مردم در هیچ سناریویی محمل عروج مجاهدین نخواهند بود. بی برده اند که هر تحولی در ایران با دخالت مستقیم و آگاهانه مردم صورت گیرد، هیچ شانس را برای مجاهدین باقی نمیگذارد.

سران این فرقه خوب میدانند که تنها در کنار جریانات قوم پرست کرد و بلوچ و ترک، در کنار الاهواز و جندالله بلوچ، در کنار دستجات استشهادی و انتحاری الله کرم و مصباح یزدی، بعنوان یکی از آنها، در متن یک سناریوی سیاه و جهنمی، در متن عراقیزه شدن جامعه ایران، امکان بازی خواهند داشت. اکنون بر سر این "شانس" حمله نظامی آمریکا به جامعه ایران، سرمایه گذاری کرده اند.

به همین دلایل این جریانات نه تنها باید افشا شوند، بلکه باید نیروی اجتماعی مردم متشکل و متحد را به مصاف، جهت بیرون راندن و از میدان بدر کردن آنها، فراخواند و به میدان کشید.

جمع زیادی افراد بی سرپناه وبدون هیچ راه خروجی، فاقد بیتوته و مامنی، بعنوان اسرای جنگی گرفتار شدند. سرنوشت نگران کننده اعضا ماندگار در عراق، با لاقیدی و بی مسولیتی رهبرانشان مواجه شد. چندان طول نکشید که در





مصاحبه با جمال کمانگر دبیر سازمان جوانان حکمتیست

در مورد تحرکات اخیر دانشجویی

و در شرایط فعلی با توجه به پیچیدگی اوضاع، خطر حمله آمریکا از یک طرف و رویارویی رژیم با مردم از طرف دیگر چگونه میتوانند راه پیشروی خود را باز کنند؟

جمال کمانگر: در جمهوری اسلامی، نمی توان تکلیک آن چنانی بین خواسته های صنفی و سیاسی قائل شد. اگر دقت کنید بر خورد های رژیم تماما سیاسی و ایدئولوژیک است. برای نمونه جدا سازی بین دختر و پسرها و کنترل نشریات دانشجویی و عدم اجازه به فعالیت تشکلهای دانشجویی مستقل و...

راه پیشروی دانشجویان متشکل شدن است. متشکل شدن در سازمانهای صنفی، سیاسی و فرهنگی مستقل است. بدون تشکل نمیتوان کاری را پیش برد. وقتی میگویم تشکل مستقل منظوم انجمن اسلامی و تحکیم وحدت و... نیست. اینها ارگانهای رژیم در دانشگاهها بوده اند. اینکه حالا برخی از انجمنهای اسلامی آتقدیر خط عوض کرده اند که نمیشود آنها را به عنوان ارگان رژیم در دانشگاهها شناخت مساله دیگری است. این به ما میگوید که اتفاقا موقع انحلال کامل انجمنهای اسلامی و هر ارگان اسلامی دیگر در دانشگاه رسیده است. دانشجویانی که

خود را لیبرال و یا سوسیالیست و کمونیست تلقی میکنند نباید زیر نام این عناوین فعالیت کنند. خود نام این ارگانها زشت و قبیح و اسلامی است. نام و خود این ارگانها با اسلام و حکومت اسلامی و سرکوبگریهای آن در هم تنیده شده است. از این نظر برانزده هیچ انسان شریفی نیست که نام خود را به اینها آلوده کند. دانشجویان چپ و مبارز باید این خلاء تشکل را پر کنند. سیاستی روشن و همه جانبه ای که بتواند بیشترین بخش دانشجویان را در برگیرد. فعالین دانشجویی باید متوجه باشند که زمان زیاد برای این کار نداریم! رژیم از تمام امکاناتش برای باز پس گیری دستاوردهای دانشجویان بهره میبرد. احتمال حمله آمریکا به ایران فضا را بیشتر به سمت اختناق سوق می دهد. باید صف مستقلی را برای بدست گرفتن سرنوشت جامعه سازمان داد.

همینجا از همه دانشجویان، از هر دانشجویی که میخواهد فعالیتی صنفی و یا سیاسی را پیش ببرد میخواهم با ما، با سازمان جوانان حکمتیست تماس بگیرند. ما این توان داریم که دانشجویان زیادی را با هم متحد کنیم و مبارزات دانشجویان را به جلو سوق دهیم!

مسئولین دانشگاهها و کل دستگاه سرکوب رژیم برای خواسته های صنفی و فرهنگی خود هستند.

رژیم اسلامی تلاش سازمان یافته ای را برای کنترل و محدود کردن دامنه فعالیت دانشجویان شروع کرده است. دادن احکام سنگین به فعالین دانشجویی، فشار بر نشریات دانشجویی، کنترل و بعضا لغو امتیاز آنها، احضار مسئولین آنها به کمیته های انضباطی و گاه اطلاعات رژیم، در دانشگاهها، لغو مراسمهای فرهنگی آزاد و غیر رژیمی و تلاش برای برهم زدن آنها توسط اوباش حزب الهی (دانشگاه سهند تبریز) و اخراج و یا اخراج موقت دانشجویان و محروم کردن آنها از چند ترم نمونه هائی است که در این مدت رژیم انجام داده است. هنوز به نظر من رژیم و دانشجویان کاملا وارد گود نشده اند. نبردهای سخت تری در پیش است. سرکوبها شدیدتر خواهد شد و دانشجویان نیز عکس العمل شدیدتر نشان خواهند داد.

کمونیست: عمده ترین خواسته این تحصن ها چیست؟

جمال کمانگر: رؤس خواسته های دانشجویان عبارت است از: رفاه و بهبود وضع خوابگاهها و آموزش، اعتراض به جدائی بین دختر و پسر، اعتراض به اذیت و آزار دانشجویان از سوی عوامل حراستی رژیم، اعتراض به اخراج و محروم کردن دانشجویان از تحصیل را میتوان بر شمرد. دیگر اینکه دانشگاهها جزء مراکز در ایران هستند که مدرنیسم و سکولاریسم در آنجا خیلی قوی است و آپارتاید جنسی تا اندازه زیادی شکسته شده است. وقتی خزعلی میگوید پسرها برای دخترها و دخترها برای پسرها به دانشگاهها میروند، به همین مسئله اشاره دارد. دانشگاه محیط آزادتری از نظر شکستن آپارتاید جنسی اسلامی است.

یکی از مقاومتهای مهم دانشجویان در مقابل تعرض رژیم برای سفت کردن آپارتاید جنسی در دانشگاهها است.

کمونیست: بنظر شما دانشجویان برای پیشروی در امر مبارزه شان برای حق و حقوق صنفی و انسانی شان چه باید بکنند؟

دانشگاه و روشن شدن وضعیت نابسامان مدیریت و به رسمیت شناخته شدن حق تشکیل و فعالیت همه تشکل های دانشجویی به تحصن خود ادامه خواهند داد.

کمونیست: در محافل دانشجویی جنب و جوش و تحرک اعتراضی، تحصن ها و اعتراضات صنفی در جریان است. خبر احضار دانشجویان و محدودیت ها و تضییقات علیه آنها بالا گرفته است جنبش دانشجویی در چه شرایطی بسر میبرد، آیا دور جدیدی از حمله به دانشجویان آغاز شده است؟

جمال کمانگر: قطعا با شکست دو خرداد و سر کار آمدن احمدی نژاد انتظار میرفت که رژیم دست به تعرض وسیعتر علیه دانشجویان بزند. شروع این حرکت حساب شده و با برنامه بود. در اولین اقدام در سطح وسیعی مدیران و روسای مکتبی تر و سرکوبگرتر و خشن تر را به جای مدیرانی گذاشتند که داشتند با جنبش دانشجویی "مدارا" میکردند. شکی نبود که این اقدام با اعتراض دانشجویان روبرو شود و شد. اعتراض و عدم قبول این طیف از عوامل رژیم در انتصاب آخوند "عمید زنجانی" به ریاست دانشگاه تهران نشان داد که اقدامات سرکوبگرانه رژیم نمیتواند دانشجویان را مرعوب کند.

اعتراضات دانشجویی در پی این تغییرات گسترش پیدا کرده است. البته رژیم بهانه مناسبی برای باز پس گیری دست آوردهای دانشجویان در چند سال اخیر بدست آورده است. و آنهم "بحران هسته ای" با غرب است.

اما با این حال حرکات اعتراضی در دانشگاههای کشور در هفته های اخیر از تحرک بالای برخوردار بوده است. میتوان از تحصن و اعتراض در دانشگاه صنعتی شریف، دانشگاه رجائی، تحصن اخیر دانشجویان دانشگاه سهند تبریز، و تحصن دانشجویان دانشگاه کردستان که هنوز هم ادامه دارد نام برد. دانشجویان دانشگاه کرمانشاه نیز اعلام کرده اند در صورتی که مقامات رژیم به مطالبات آنها توجه نکنند، از روز چهارشنبه دست به تحصن خواهند زد. این تعداد از اعتراض نشان میدهد که دانشجویان روزانه درگیر مبارزه با

توضیح سردبیر: این مطلب برای اولین بار در کمونیست ۹۴ به طبع رسیده است. امروز در پی اعتراضات متعددی که در تعداد بیشتری از دانشگاهها به وقوع پیوسته است، این نوشته هنوز موضوعیت دارد. بیش از سه روز است که دانشجویان معترض دانشگاه امیر کبیر دست به راهپیمایی در سطح دانشگاه زنده اند. حرکت دانشجویان به سمت ساختمان معاونت دانشجویی تمام مدیران این ساختمان را فراری داده است. از طرف شورای متحصنین دانشگاه تا اطلاع ثانوی دانشگاه تعطیل اعلام شده است.

همزمان با دانشگاه امیر کبیر در دانشگاه های تهران و علامه نیز تریبون آزاد و تحصن و اعتراض دانشجویان در جریان است.

در راستای نظامی کردن فضای دانشگاهها گاردهای نیروی انتظامی وارد دانشگاه تهران شده اند. ده ها قبضه سلاح جنگی سبک به بهانه نمایشگاه شهدا، در سه روز گذشته وارد دانشگاه شده است.

توسط مدیریت و حراست برق دانشگاه قطع شده است تا دانشجویان نتوانند از سیستم صوتی برای سخنرانی استفاده کنند.

فعالان دانشجویی دانشگاه تهران در تماسهای تلفنی با دانشگاه امیر کبیر به شدت نگرانی خود را از ورود نیروهای ضد شورش به دانشگاه اعلام می کنند.

ماشینهای حامل گاردهای ضد شورش پس از مانور دادن دور محوطه سرپوشیده دانشگاه تهران در جلوی درب ۱۶ آذر (داخل دانشگاه) مستقر شده اند. لمینهایی با ریشهای انبوه و بیراهنهای روی شلوار انداخته و تسیب یه دست از هر فرصتی برای فیلم برداری از دانشجویان استفاده می کنند.

دانشجویان اعلام کرده اند که تا زمان خروج کامل نیروهای بسیج و نهاد از

غنچه تازه سبز شده کاکتوس، اما سیاه! عباس رضایی

سالها است که اعتراضات چپ و رادیکال فضای دانشگاه های ایران را اشغال کرده است. سالها است که دانشگاه به الگوی اعتراضات رادیکال تبدیل شده است. و دانشجو به این سنت اعتراض کردن آشنا است.

اما در دو هفته گذشته کشیده شدن یک کاریکاتور در روزنامه ایران (که در آن به آذری زبانها توهین شده است) اعتراضاتی را در چند دانشگاه در بر داشت، که با سنت اعتراضات رادیکال دانشجویی در یک تناقض آشکار بود. این بار اعتراضات نه در دفاع از حقوق زن، نه در دفاع از آزادی بیان، نه در دفاع از حق تشکل بود. بلکه یک اعتراض قومی با شعارهای کثیف و ناسیونالیستی بود. اعتراضی بود که می خواست نشان دهد که نیروهای قومی می خواهند چه فردای سیاهی را به ایران بعد از جمهوری اسلامی تحمیل کنند. اگر تا دیروز اعتراضات دانشجویی وعده یک دنیایی برابر و یک زندگی مرفه را در فردای رهایی از این حکومت وعده می داد اکنون نیروهای قومی که با حمایت و خط وزارت خارجه امریکا و سازمان سیاه در چهار گوشه ایران در حال شکل گیری هستند، دارند این خواست واقعی انسانها را که در آن جامعه زندگی می کنند، به بازی می گیرند. باید از ریشه دواندن این نیروهای سیاه در دل تمدن دانشگاهی جلو گیری کرد. باید علیه این بربریت که خود را در اعتراضات اخیر نشان داد موضع گیری کرد. نباید در دام این خط کشی سیاسی افتاد، که هر کس در مقابل جمهوری اسلامی باشد اپوزسیون است و نباید مورد حمله ما جناح رادیکال جامعه قرار گیرد. این اپوزسیون سربازان بوجود آورنده یک سناریو سیاه، بر مزار سالهای سال مبارزه رادیکال ما هستند. این اپوزسیون ساخته و دست پرورده تئورسین های نظم نوین جهانی هستند که قرار است با حمله به ایران و سر کار

آوردن این گله های ناسیونالیست، آخرین میخ خود را بر تابوت رادیکالیسم و چپ در آن جامعه بکوبند. اعتراضات اخیر نشان داد که سالها ظلم و ستم، زندان و نابرابری جامعه را آماده یک تحول کرده است. و در صورتی که ما جناح چپ و رادیکال جامعه قدرت را درست نگیریم، آن را دو دستی تقدیم به نیروهای قومی و ناسیونالیست از عرب، کرد، فارس، بلوچ و آذری کرده ایم. این یعنی یک کشتار قومی و فروپاشی کل بنیادهای اجتماعی در جامعه و سالها برگشت به عقب.

اما چرا تاکنون چنین اتفاقاتی در این جامعه و بخصوص در میان قشر دانشجویی آن دیده نشده است؟ جواب این سوال را باید در طرح جدید طراحان نظم نوین جهانی و سیاستها امریکا جستجو کرد. چرا که قرار است با ادامه سیاست برهم زدن جوامع برای رسیدن به هدف، ایران را به چیزی شبیه افغانستان یا عراق تبدیل کنند. قرار است با مطرح کردن مسائل قومی و ناسیونالیستی و برهم زدن جامعه رسیدن به هدف خود را کمی آسان تر کنند. چرا که در طرح جدید قرار نیست مردم و کشتار در نظر گرفته شوند. البته طراحان نوین هیچگاه تعداد کشته شدگان و بلایی که قرار است بر سر مردم بیاید مسئله شان نبوده است. با باد زدن حس ناسیونالیستی و تقسیم انسانها به قوم ها و زبانهای مختلف می توانند نظر مردم را از نوع تغییری که قرار است به وجود آید منحرف کند. این تئوری بیست و چند سال پیش و در زمان انقلاب ایران امتحان شده است، ولی آن زمان بجای بزرگ کردن مسئله ملیت ها، اسلام و خمینی را به خورد مردم دادند. این بار قرار است این نوع رهبران اما به مقداری بیشتر در کردستان، آذربایجان، بلوچستان و خوزستان به خورد مردم داده شوند، تا جنگهای قومی برای مشخص شدن مرز بین عرب و فارس، کرد و ترک، تاریخ خونینی را در ایران به ثبت برساند. ادامه این جنگ ها می توانند راسیست ترین جریانها را در هر یک از این مناطق تقویت کرده و گله ای از حکومتهای فاشیستی در ایران به روی کار بیاورد. جلوگیری از این فاجعه کار ما چیه و نیروهای رادیکال در جامعه است. باید نطفه های این نوع جریانها فاشیستی، و سیاستی که در پس این اعتراضات نهفته است را رسوا و منزوی کرد.

منشور سرنگونی و قانون اساسی کارن دیبا

متنی به نام "پیش نویس پیشنهادی برای قانون اساسی حکومت آینده ایران" توسط آقای کاوه شیرزاد، سخنگوی حزب دموکرات ایران برایم فرستاده شده که پرداختن به آن و مقایسه آن با منشور سرنگونی جمهوری اسلامی لازم می نماید. هر نوشته ای در این سطح منعکس کننده سیاست های نویسندگان و چهره های سیاسی پشت آن نوشته هستند و مطمئنا اهمیت منشور سرنگونی و یا

اما آن روی سکه ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی قرار دارد. نیروی که از روزنامه ایران تا جناحهای مختلف سلطنت طلب آن را تشکیل می دهند، که با تبلیغات ضد انسانی و ناسیونالیستی و با اسم رمز "ایران متحد" دارند این سناریو را تکمیل می کنند و خود وجود این نیرو بهانه ای است که بوجود آورنده این نیرو های قومی و ضد بشری است. این شونیسیم ایرانی باید همزمان با جریانات قومی توسط ما کمونیستها توسط ما جناح رادیکال جامعه درهم کوبیده شود.

سخنی کوتاه با معترضین!

۲۷ سال است به نصف این جامعه، یعنی تمام زنانی که در ایران زندگی می کنند توهین می شود، نا عدالتی می شود، زندانی می شوند و به دارشان می آویزند. قدرت اعتراضی شما آن روزها کجا بود؟ ۲۷ سال است که ۸۰ درصد این جامعه زیر خط فقر زندگی می کنند و از یک زندگی شایسته انسانی برخوردار نیستند. ۲۷ سال است که به خاطر فقر این اکثریت جامعه تحقیر می شود. اعتراضات شما و حس انسان دوستیتان این ۲۷ سال در کدامین رویا به خواب رفته بود؟

سالها است که به جرم حرف زدن و آزادی بیان اعدام می کنند. حالا به هر زبانی که حرف زده باشی. این سالهای متممادی شما چرا در دفاع از انسانیت به میدان نیامدید؟ آیا مهمتر از انسانیت داریم که شما بخاطرش به صفوف سالهای سال مبارزه ما نپیوستید؟

نه دوستان، خوابی را که ناسیونالیستهای آذری به همراه بقیه ناسیونالیستها برای آینده ایران دیده اند، خیلی بد برای شما

قانون اساسی پیشنهادی باعث شده است سیاست های چپ و راست در این دو نوشته بی خوبی مشهود باشد. تنها مقایسه در کنار هم از این دو سند می تواند مقاصد و سیاست های دو جبهه را به خوبی مشخص کند.

مطمئنا بین منشور سرنگونی و قانون اساسی در شکل عام آن تفاوت های بسیاری است و یک کار عقلانی همان نوشتن تضمینی بر نبود جمهوری اسلامی و مولفه های آن است. نوشتن قانون اساسی و یا حتی پیش نویس آن کار نمایندگان منتخب مردم و بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی امکان پذیر است. حزب دموکرات در ابتدای ←

تعبیر شده است. تعبیر این خواب به زبان ساده، یک یوگسلاوی دیگر است! با این تفاوت که جنگهای قومی در ایران فقط در مرزهای مابین کرد و ترک و فارس باقی نخواهد ماند، بلکه دامنه این جنگ به تهران بزرگ خواهد کشید و همسایگانی که تا دیروز با هم به جشن می رفتند، با هم دیگر کار می کردند، مدرسه می رفتند و در پارک بازی می کردند را به دشمنان خونی هم تبدیل خواهد کرد و یک کشتار قومی در ایران رخ خواهد داد که تاریخ بشری در قرن اخیر به خود ندیده است.

احتمال روز افزون حمله امریکا به ایران و خطر از هم پاشیده شدن جامعه بعد از سقوط جمهوری اسلامی و تدارکاتی را که نیروهای قومی در چهار گوشه ایران برای جنگهای داخلی دیده اند را اگر در کنار هم بگذاریم، به سادگی خواهیم دید که اگر همین امروز چپ و رادیکالیسم نتواند به آن اندازه قدرت داشته باشد که بتواند جلوی این تئورسین های سناریوی سیاه را بگیرد، فردایی تا چه اندازه سیاه در مقابل ما قرار دارد.

اعتراضات اخیر در دانشگاه ها و شعارهای "آزادت می کنیم آذربایجان" غنچه تازه در آمده این کاکتوس است که باید با نقد معترضین و بحث با آنها و یا به هر روشی دیگری هزاران نفری را که ممکن است به طور اتفاقی و ناداسته با این اعتراضات همراه می شوند را متوجه عاقبت این بازی خطرناک کرد. همین امروز حتی با وجود جمهوری اسلامی باید با سازمان دهندگان این اعتراضات وارد بحث و مجادله شد. باید به این افراد گفت خجالت بکشید، بروید از انسانیت دفاع کنید.

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

منشور سرنگونی و

قانون اساسی...

این سند توضیح داده که این سند را ارائه می کند که در نبود جمهوری اسلامی و سرنگونی آن این سند بدون تعجیل روی میز قرار بگیرد و رای بیاورد و این را فراموش می کند که نوشته شدن قانون اساسی تابعی از شرایط اجتماعی و سیاسی بعد از سرنگونی است. در واقع این قانون اساسی و یا قانون اساسی پیشنهادی حزب دموکرات که پایین تر به آن می پردازم نواقص اش نه بر ذیق وقت است بلکه کلیت آن دارای اشکالی است که از سیاست های راست نویسندگان قانون اساسی و حزب مطبوع شان بر می آید و باید به آن ریشه ها توجهی عمیق تر داشت.

در مقدمه خطوط کلی پیشنهادی به نکته ای اشاره شده که جالب است قبل از ورود به بررسی نکته ای خطوط به این نکته پرداخته شود و آن بحث داغ و به روز "جنگ" است. در این مقدمه ذکر شده که اگر جمهوری اسلامی توسط جنگ بیافتد این قانون اساسی پیش نویسی است برای قانون اساسی حکومت آینده ایران. البته که اگر شما توسط بمب های کروز عمو بوش بر ویرانه های خانمان مردم ایران مسلط بشوید، همان ارتش آزادی بخش ملزومات به تصویب رسیدن قانون شما را فراهم می کند (!) که این هم بین روابط شما و تضمین هایتان به بورژوازی جهانی و لابی های احزاب دست راستی برمیگردد. خیلی خوب است که شما صادقانه چشم در چشم مردم از احتمال جنگ حرف می زنید و برای بعد از آن هم فکر کرده اید و اگر واقعا امکانش را داشتید از جنگ دفاع هم میکردید چون منطقی ترین راه نیروهای راست برای رسیدن به قدرت و گرفتن قدرت از بالای سر مردم توسل و دخیل بستن به چکمه های سربازان آمریکا و اروپاست. اگر یک اپوزسیون منسجم و یک دنیای غیر وارونه داشتیم حزب شما باید رسماً از مردم ایران بخاطر این بند سفیهانه و خون خواهانه و فرصت طلبانه عذرخواهی می کرد.

این قانون اساسی خود را در بند اول غیر ایدئولوژیک معرفی می کند و می گوید "جمهوری پارلمانی و جمهوری پادشاهی" را به عنوان حکومت آتی معرفی می کند. چطور می توان غیر جانبدارانه و غیر ایدئولوژیک برخورد کرد و تنها "پارلمنتاریسم" را به عنوان نوع حکومت معرفی کرد. در دموکراسی، تعابیر و واقعیات اثر منصور حکمت چنین می

در ضمن در این پیشنویس جایی برای همه پرسه برای تعیین حکومت آتی ایران در نظر گرفته نشده است که باز هم نشانه گرفتن قدرت از بالای دست مردم و دخالت نداشتن مردم در تعیین حکومت آتی ایران است.

نقطه بعدی که به آن می رسمیم رابطه دولت و مذهب است. باز جای بس امیدواری است که طی فعالیت های گسترده فکری و عملی نیروهای چپ و بالاحص منصور حکمت و همچنین بالا رفتن درک سیاسی مردم و فعالین سیاسی در ایران نیروهای راست نیز سکولار شده اند و شعار جدایی دین از حکومت می دهند. این که خوب صد البته باید رعایت شود اما نکات دیگری که در این پیش نویس رعایت نشده حق داشتن هر دینی و بی دینی است. البته بند اول آمده است اما باز هم سهوا کلمه "بی دینی" جای افتاده است (!) منشور سرنگونی

جمهوری اسلامی جدایی کامل دین از آموزش و پرورش و همچنین لغو کلیه قوانینی که منشا مذهبی دارند را خواستار است که حزب دموکرات و سند مربوط به آن به این نکته بی توجه هست و احتمالاً با تکیه به تز ارتجاعی نسبت فرهنگی که این مردم مسلمان هستند، می خواهند دادگاههای اسلامی و قانون ازدواج و طلاق و حق کفالت کودکان و آموزش مذهبی برای کودکان و هزار و یک مورد دیگر را توجیه کنند. ضمناً در همین پاراگراف قانون اساسی حزب دموکرات نوشته شده است که هر کسی می تواند به شرط عدم استفاده از منابع دولتی به نشر عقاید خود پردازد که این هم باز خیلی عقب تر از بند شانزدهم منشور سرنگونی (دسترسی همگانی بویژه تشکیلاتی توده ای مردم و احزاب سیاسی به رسانه های جمعی دولتی) حرکت می کند.

بحث مهم و حیاتی بعدی مربوط به ارتش و قوای نظامی در حکومت آتی ایران می باشد. حزب دموکرات ایران می خواهد باز بر مبنای حرکت جمهوری اسلامی قوای نظامی و انتظامی و امنیتی که به آن می رسد را در راستای سرکوب مخالفان این حکومت به کار گیرد و گرنه به غیر از این مورد ارتش حرفه ای و نیروهای اطلاعاتی مخوف به چه انگیزه ای باید حفظ شوند؟ در تمام دنیا ارتش حرفه ای کاری جز سرکوب طبقه کارگر آن کشورها و تحت کنترل داشتن اعتراضات و همچنین پاسداری از منافع اقتصادی طبقه حاکم ندارد اما منشور سرنگونی جمهوری اسلامی می نویسد: "۳ - انحلال و خلع

خواتین: "دموکراسی پارلمانی، تعبیر بورژوازی از امر آزادی است." نمونه این جمله را می توانیم در پیش نویس مذکور ببینیم که چطور روی تمامی اشکال حکومت چشم می بندد و تنها حکومت جمهوری پارلمانی را به رسمیت می شناسد. خود این نگارندگان این قدر از ذکر کردن جمهوری پادشاهی شرمند هستند که پادشاه را تنها به یک "لولو سر خرمن" تشبیه کرده اند و برای آن قدرتی قائل نیستند. پس تنها نکته قابل اعتنا همان حکومت پارلمانی است که بتواند سود سرمایه را در بعد سیاسی تضمین کند. ترس از حکومت شورایی در دل نیروهای راست که حتی می خواهد ژست های دموکرات منشا بگیرند مانع این می شود که از آن حتی کلمه ای بیاورند. در برنامه یک دنیای بهتر تبیین و توضیح حکومت شورایی به این شکل آمده است: "دوران معاصر بیش از هر زمان بی حقوقی واقعی مردم و ظاهری بودن دخالت آنها در امر حکومت در دموکراسی های لیبرالی و پارلمانی را به نمایش گذاشته است. جامعه ای که بخواهد دخالت توده وسیع مردم را در دولت و در تصویب و اجرای قوانین و سیاستها تضمین کند، نمیتواند بر پارلمان و سیستم دموکراسی نیابتی استوار باشد. اعمال حاکمیت در سطوح مختلف، از سطح محلی تا سراسری باید توسط شوراهای خود مردم انجام شود که همه هم به مثابه قانونگذار و هم مجری قانون عمل میکنند. عالیترین ارگان حکومتی کشور کنگره سراسری نمایندگان شوراهای مردم خواهد بود. هر فرد بالای ۱۶ سال عضو صاحب رای شورای محلی خود محسوب میشود و حق دارد خود را برای کلیه مقامات و پست های شورای محلی و یا نمایندگی در شوراهای بالاتر کاندید نماید."

کافی است تنها همین یک پاراگراف را در کنار قانون اساسی پیشنهادی حزب دموکرات بگذارید تا زرد رویی این سند برایتان مشخص شود. مطمئناً در حکومت شورایی دخالت مردم در قدرت سیاسی و سازماندهی آن قابل مقایسه با حکومت پارلمانی نیست و به مراتب درکی عمیق تر از رابطه مردم و قدرت دارد.

قانون اساسی مذکور که طبق گفته نویسندگان آن با میثاق نامه های حقوق بشر سازگار است و در آن از قانون اساسی دهها کشور که احتمالاً آمریکا جز اولین های آن است هدفی جز گسترش لیبرالیسم و تضمین سرکوب کارگر و چرخاندن چرخ سرمایه داری ایران ندارد.

**دست
مذهب
از
زندگی
مردم
کوتاه!**

جواب پست مدرنیسم را باید ترکاندا!



فواد عبداللهی

بی شک هدف از این نوشته تنها جواب دادن صرف به مطلب کریم آسایش تحت عنوان "بروتوسی ها و اسپارتاکوسی ها" نیست. ایشان با چند تا نقل قول از ۵۰ جلد از مجموعه آثار کارل مارکس سعی در تحریف مارکسیسم و تخطئه چشم اندازهای سوسیالیستی و تلاش برای تحقق آن، کرده اند. می خواهند وانمود کنند که مارکسیسم یعنی علم اقتصاد و نه سیاست! دارند عرصه مبارزه سیاسی را به نفع گروه فشار برای تعدیل عملکرد سرمایه داری موجود در راستای حقوق بشر، حفظ محیط زیست و صلح می کوبند. می خواهند از متدولوژی مارکس و ماتریالیسم تاریخی اش چشم پوشی کرده و آن را نادیده بگیرند. این کار را از دوران جنگ سرد به بعد، روشنفکران دسته یک بورژوازی که یک پایه سوسیالیسم غیر پرولتری بوده اند به انجام رسانده اند و حالا روشنفکر دسته چندم ما می خواهد دوباره یادآور شود! می خواهیم اینجا خواننده، مخصوصا دانشجویان چپ را به ته و توهای این نوع نگرش و دید از تاریخ بکشانیم. البته همینجا متذکر شویم که زبان غامض و پسامدرنیستی این دوست ما یعنی جناب آسایش زیاد ربطی به دنیای ایزکتیو و روابط واقعی زندگی آدمها ندارد. انسان که یک موجود اجتماعی مشخص است، در جنگ مکاتب فلسفی ایشان به موش آزمایشگاهی تبدیل می شود. چنین مالیخولیایی منشاء اثری خاص در زندگی انسانها نمی شود. تاریخ واقعی که چیزی جز جدال بی وقفه جنبشها و احزاب اجتماعی برای رسیدن به قدرت و اعمال برنامه و اهدافشان نبوده است به یکباره زیر آواری از دگماتیسم و پاسیفیسم محض دفن می شود. در این نوع نگرش، نقش انسان به عنوان یک عنصر فعال در تاریخ جای خود را به مسخ شدگی و قدرگرانی داده است.

جامعه موجود زیر آوار تحریفات شبهه سوسیالیستی مدفون شد. لنینیسم اگر برای هر کمونیست و کارگر آگاه درسی دارد همانا این است که سوسیالیسم همین الان امکان پذیر است و باید دست بکار تحقق آن شد.

دوست عزیز! جای خالی احزاب سیاسی را کانونها، محافل و مکاتب و شخصیتها نمی توانند پر کنند. اگر حزبی نباشد که بتواند کل یک آلترناتیو طبقاتی را در جامعیت آن در برابر طبقه حاکمه قرار دهد و مرتبط کردن تلاشهای کمونیستی در عرصه های مختلف را وظیفه خود نداند و به مبارزه کمونیستی یک چهره همه جانبه ندهد که کلیت حاکمیت سرمایه داری را مورد تعرض قرار دهد، فعالیتهای محافل و عناصر روشنفکر و حتی سوسیالیست در عرصه های اجتماعی تاثیرات دیرپایی نخواهد داشت.

نقش فعاله و خلاقه انسان برای ایجاد تغییر در تاریخ باید متحزب شود!

رابطه حزب و طبقه کارگر از دید امثال جناب آسایش که حزب را تنها "سازمان انقلابیون" بی رگ و ریشه ای می دانند زیادی لوث شده است! تئوری مارکسیستی میگوید که جامعه باید وارد دوره ای از تحولات انقلابی شده باشد که کمونیستهای متحزب بتوانند در تغییر جامعه دخالت کنند. بلانکیسم را با تحزب کمونیستی قاطی کردن دیگر نمی تواند منفعتی پشت آن نخواستیده باشد.

مارکس می گوید "حتی در مساعدترین شرایط سیاسی هر کامیابی جدی طبقه کارگر در گرو پختگی سازمان (بخوانید حزب) خواهد بود زیرا تنها سازمان است که این طبقه را تعلیم و نیرویش را متمرکز می سازد."

تشکل طبقه کارگر در حزب کمونیستی برای تامین پیروزی انقلاب اجتماعی ضرورت دارد، چون هدف نهایی آن بر انداختن طبقات است. حزب کمونیستی بهترین نمایندگان طبقه را در خود دارد، از کمونیستهای آگاه و شریفی تشکیل شده است که در عرصه مبارزه انقلابی تجربه آموخته و آبدیده شده اند.

به قول منصور حکمت "حزب کارگری که اقلیتی، نیروی واقعی ای در درون طبقه داشته باشد، حزب کمونیستی ای که نیروی واقعی قابل لمس، در درون طبقه داشته باشد که امکان عمل انقلابی و رادیکال را در سطح اجتماعی به ←

روند خودبخودی ماده پیشه اش می شود. جهان مادی اگر یک واقعیت مستقل و ایژه است اما در عین حال تنزل دادن آن به امری مستقل از دخالت انسان پوچ و بی معنا است. دنیای مادی پیش از هر چیز (حتی تحولات شیمیایی و فیزیکی) در اثر فعالیت و پراتیک انسانی قابل تغییر است. این کنه نظریه تاریخی مارکس است.

انفعال سیاسی دوست ما و محافلی از این دست در جنبش دانشجویی تنها با چشم دوختن به امکان تحول مسالمت آمیز و غیر انقلابی جامعه به خود مشروعیت خواهد داد. بازتاب نظری رفتار سیاسی اینها در این نظریه خلاصه می شود که تحول تاریخ به سوسیالیسم اجتناب ناپذیر است! کسی که این نظریه را قبول کرده است از پیش برای دموکراسی بعنوان یک نهاد قائم به ذات و نه یک پدیده محدود تاریخی در دوره حاکمیت سرمایه داری ارزش قائل است. اینجاست که دقیقا تحزب و مبارزه انقلابی کمونیستها و طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی از دستور اینها خارج می شود و جای آن را تکامل تدریجی سرمایه داری می گیرد.

تحزب کمونیستی یا

تئوری اضمحلال تدریجی؟!

از تصرف قدرت توسط حزب کمونیستی در هراسند چون تئوری "اضمحلال تدریجی سرمایه" این شغل با شرافت بر آب می افتد و دهن کجی به طبقه کارگر بی پاداش میماند. باور کنید خود بورژوازی هم می داند که امثال فوکویاماها با تئوری "پایان تاریخ" چه گندی زدند، خود بخشهای زیادی از بورژوازی هر روز تئوری "اجتناب ناپذیر بودن سوسیالیسم بدون تحزب و انقلاب" و مراحل تدریجی را از ترس انقلاب علیه وضع موجود به خورد طبقه کارگر می دهد. مگر تمام تلاش اتحادیه های کارگری بعد از این همه سال برای فرونشاندن غلیان طبقاتی به بهانه رفرم نیست؟!

فروپاشی بلوک شرق را نمی توان به پای تحزب کمونیستی و کمبود دموکراسی و یا خود لنین نوشت بلکه دقیقا به این خاطر که سوسیالیسم کارگری بعد از لنین از خط ناسیونالیستی شکست خورد و قدرت ایجاد تغییرات بنیادی را از دست داد و در عین حال نیروی طبقاتی خود را به تردیونینیسم، سوسیال دموکراسی و رفرمیسم چپ باخت. نقد تیز و شفاف از

زل شدن عنصر آگاه و فعال با مکانیزم تحزب و سازمان جایی در مکتب پست مدرنیستی و محافل هیروتنی چنین کسانی ندارد. جناب پست مدرنیسم را باید ترکاندا و این تنها با پا گذاشتن بر روی زمین سفت سیاسی امکان دارد. در ضمن مشغله هر انسان اجتماعی و آگاه، چه کارگر، چه زن و دانشجو و جوان و ... این نیست که فلان آکادمیسین سابقا دوخردای و یا فلان ته قافله پسامدرنیست چه می گوید. مشغله واقعی هر فعال کمونیست، خطر عراقیزه شدن ایران، فلاکت وسیع طبقه کارگر، تحمیل سناریوی قومی- مذهبی در پس حمله نظامی آمریکا و راه برون رفت از این وضعیت است.

نقش شخصیت در تاریخ

هر تاریخ نویسی اگر از عامل انسانها در طول تاریخ آغاز نکند بدام جبرگرایی خواهد افتاد. تسریع سیر تکامل تاریخی جامعه، تنها در اشکال "سازمانیابی سوسیالیستی" خلاصه نمی شود. آیا در مقابل این پیشروی و تکوین تاریخ، جریانانات ضد انقلابی قرار نمی گیرند؟! آیا تاریخ به عقب بر نمی گردد؟! سر کار آمدن رژیم اسلامی در انقلاب ۵۷ نشان چیست؟ آیا عراق امروز بدتر از عراق دیروز نیست؟ مسلما برای امثال جناب آسایش جواب "نه" است. چرا؟ چون تاریخ بشر برای اینها یعنی سلسله مراحل که هر کدام از دیگری در مقیاسی تولیدی و روابط اجتماعی متکامل تر و مدرن تر است. در نتیجه قدرت سر آخر در جامعه سرمایه داری بطور اجتناب ناپذیر بدست کارگران خواهد افتاد. (آقای آسایش چگونه طبقه کارگر در عراقی که تمام شیرازه و مدنیت آن نابود شده است به قدرت خواهد رسید؟ لطفا توضیح دهید.) باید پرسید پس از نظر شما نقش فعاله و خلاقه انسان برای ایجاد تغییر در تاریخ کجا رفت؟ حتما سیر تاریخ از قبل برای شما با دقت ریاضی قابل محاسبه است!

از نظر فلسفی این یعنی ماتریالیسم مکانیکی و امپیریسیسم. یعنی تحول جهان بیرونی را امری مستقل از ذهن بشر و دخالت و تاثیر او دانستن. نقش آگاهانه بشر در تحول جهان پیرامونش کم اثر و فقیر و به هیچ گرفته می شود. اینجا دقیقا برای کسی که از زندگی در جامعه سرمایه داری رنج می برد و آلوده به این نوع از جهان بینی است سیاست انتظار به بهانه

رافه، خلاصی فرهنگی و تعالی فیزیکی و معنوی حق مردم ایران است. جمهوری اسلامی تمام این حقوق را از مردم ایران دریغ کرده و سنگ بنای کل اختناق و فقر حاکم بر ایران است. مردم ایران در این مسابقه اعمال حق غنی سازی جمهوری اسلامی نه شریک اند و نه در آن نفعی دارند. حزب ما در ایران پیشاپیش مردم مقابل میلیتاریزه کردن فضای زندگی مردم، علیه تحمیل اختناق اسلامی و نظامی در کارخانه و مدرسه و دانشگاه و محل کار و زندگی مردم، علیه حمله بیشتر به سطح معیشت مردم به بهانه جنگ میایستید و مردم را برای دفاع از امنیت، معیشت و زندگی شان سازمان می دهد.

ما تلاش میکنیم که مردم در محل های کار و زندگی شان کنترل اوضاع را بدست بگیرند و با تشکیل انواع تشکل های محلی و سراسری خود را در مقابله با بحران حاضر تجهیز کنند. ما معتقدیم که تنها راهی که در مقابل مردم ایران قرار دارد متشکل شدن، متحد و قدرتمند شدن برای عقب راندن ارتجاع اسلامی و خارج کردن کنترل جمهوری اسلامی بر زندگی شان است. ما تلاش میکنیم که با مشکل کردن، سازمان دادن و مجهز کردن مردم ایران و حاکم کردن آنها بر سرنوشت شان به هر اندازه ممکن، مانع از پاشیدن شیرازه جامعه شویم. حزب ما، مبتکر ایجاد "گارد آزادی" متشکل از مردم مسلح برای دفاع از امنیت و آزادی شان و برای مقابله با سناریوی عراقیزه شدن ایران، و همچنین ضرورت اعمال کنترل مردم بر محلات است. در این راستا تلاش میکنیم که مردم و بخصوص طبقه کارگر را متشکل کنیم و گارد آزادی را به نیروی مسلح مردم برای دفاع از زندگی شان در سراسر ایران تبدیل کنیم. در آخر دوست دارم هر انسان چپ و آزادیخواه و برابری طلبی اوضاع امروز را دریابد، جامعه را علیه فضای جنگ به نفع سرنوشتی رژیم اسلامی بسیج و مسلح کند. امروز اگر حزبی در میدان نباشد که از امنیت و آزادی مردم در برابر دست درازی هر روزه رژیم اسلامی و تهدیدات گانگسترهای قومی و مذهبی دفاع کند، هیچ تئوری نمی تواند جلو عراقیزه کردن فدای جامعه ایران را بگیرد. این پراتیک انسانهای مناسب خود را طلب میکنند. در حالی که آوار جنگ و سیه روزی بر همه دارد فرو می ریزد، حزب ما حکمتیستها باید از بیشترین پشتوانه عملی و نظری، سنت مبارزاتی، سازمان و کادرهای کمونیست برخوردار باشد.

اشاره به بخشی از اطلاعاتیه حزب ما (حکمتیست) درباره خطر حمله نظامی به ایران داشته باشیم: "در حمله نظامی آمریکا به ایران مردم ایران اولین قربانیان بیگناه حمله آمریکا خواهند بود. حمله ای که علاوه بر خسارات عظیم انسانی که بیار خواهد آورد، آزادیخواهی و برابری طلبی این مردم را به پشت صحنه مناقشات غیر انسانی خواهد راند. جنگی که میدان گسترده ای برای انواع تحرکات ارتجاعی باز خواهد کرد. جنگی که تقابل مردم با رژیم ایران برای حق زن و کودک و در دفاع از حق کارگر و دانشجو و معلم و برای آزادی و برابری همه شهروندان را به حاشیه خواهد راند. جنگی که با هویت تراشی ارتجاعی قومی و مذهبی، "آذری" و "فارس" را نه فقط در آذربایجان و کردستان که در محلات تهران و اصفهان و خراسان به جان هم خواهد انداخت. دستجات قومی صف کشیده و در نوبت ایستاده اند. مسابقه ارتجاع، همه را به میدان میآورد. دیگر جامعه میدان تقابل فقط اسلامی ها و آمریکایی ها نیست. بر پیشانی شهروندانی که هرگز هویت قومی و ملی نداشتند، برحسب شناسنامه مهر شیعه و سنی، عرب و عجم، فارس و کرد و بلوچ و آذری میزنند، آن ها را به "خونخواهی" اجداد پدری شان و "انتقام کشی" تاریخی "قوم مادری" شان خواهند فرستاد. از آنها سربازان پاکسازی های قومی خواهند ساخت.

اولین نسیم تحریکات نظامی آمریکا، جمهوری اسلامی را بیش از پیش در کارخانه و مدرسه و خیابان، به جان مردم ایران میاندازد. بهانه جنگ با "خارجی" و "دفاع از کشور"، دیر یا زود کل اردوی ناسیونالیسم ایرانی را در پشت جمهوری اسلامی بسیج خواهد کرد. تمام بورژوازی در اعمال به بی حقوقی بیشتر، فقر و فلاکت، اختناق و سرکوب بیشتر بر مردم شرکت خواهند کرد. تحریکات نظامی آمریکا و غرب، فضای زندگی مردم ایران را اسلامی و میلیتاریزه میکند و به جمهوری اسلامی ایران امکان تعرض وسیعی و گسترده تری را میدهد. ما در مقابل میلیتاریسم و سلطه طلبی امپریالیستی سرمایه، بر اتحاد و هم سرنوشتی طبقه کارگر جهانی، اتحاد و هم سرنوشتی همه مردم جهان، حساب میکنیم و دفاع از آزادی و امنیت همه شهروندان در ایران را وظیفه فوری خود میدانیم. ما اعلام میکنیم که مقدم بر هر حق دیگر، هسته ای یا غیر هسته ای، آزادی، برابری، شادی، رفاه، استثمار نشدن، سرکوب نشدن، بهداشت،

هیچ وقت در غیاب یک حرکت انقلابی، نمیتوانیم اکثریت طبقه را به خودمان جلب کنیم، هیچ وقت نمیتوانیم. اقلیت انقلابی و کمونیستی طبقه باید گامهایی را در مبارزه اجتماعی بر دارد که باعث شود اکثریت طبقه به آن بپیوندد. اگر در هیچ جا، جای پائی ندارید، هیچ دلیلی وجود ندارد که کسی به شما بپیوندد. هیچ کس دلیلی ندارد که به حزبی بپیوندد که برنامه خاصی برای کار مهمی ندارد. توده مردم به کسانی میپیوندند که برنامه خاصی برای تغییر جامعه دارند. توده طبقه کارگر وقتی شما قیام را در دستورشان میگذارد و بعد نمیتوانید و از عهده سازماندهی آن بر نمیآید، میروند به حزبی رفرمیست میپیوندند که حداقل میتواند افزایش دستمزدها را برای آنها تامین کند. رابطه حزب و طبقه با انقلاب و اصلاحات یک رابطه ویژه و کاملا انسانی است و آن هم هر لحظه بهبود اوضاع و بهبود اوضاع زندگی است." (همانجا)

دنیای امروز را باید شناخت.

دنیای امروز دنیای سناریو سیاه ها است. دنیای بعد از جنگ سرد است. دنیای قلدری و گردنه بگیری آمریکا و گانگسرای قومی و مذهبی است. دنیای دهن کجی به ایده آنها و آرمانهای برابری طلبانه و آزادیخواهانه بشر است. دنیای به استیصال کشانیدن بشریت برای تغییر وضع موجود است. دنیای سر بردن انسانها جلو میدیای جهانی توسط گانگ های اسلامی است. کارگر را تا مخ استخوان خورد کرده اند و هر روز جنگ ایدئولوژیک فرسایشی جدیدی علیه سوسیالیسم راه می اندازند. دارند بشریت را به چنان پسروی می کشانند که تعهد اجتماعی آن به موازین و اصول پایه ای انسانیت را برای دهه ها به قهقرا می برد. اگر چیزی در این دوران ثابت شده است این است که تحول تدریجی سرمایه داری برای کسب عدالت اجتماعی و برابری و آزادی ناممکن است. از یک طرف هنوز احزاب کمونیستی کارگری که از اهداف و مطالبات روشن به نفع طبقه کارگر و بشریت متمدن باشد تشکیل نشده اند و از طرف دیگر جدی ترین شکافها و رقابتهای در ساختمان نظام اقتصادی و سیاسی بورژوازی بوجود آمده است که ترمیم آنها مستلزم جنگ و قتل و کشتار میلیونها فقر و فلاکت اکثریت عظیم جامعه انسانی است. جامعه عراق دارد تاوان چنین ترمیمی را پس می دهد. فردا قرار است نوبت ایران باشد. اینجا خوب است

آن بدهد، از طریق همین عمل انقلابی و رادیکال در صحنه اجتماعی است که میتواند بقیه طبقه را با خودش بیاورد. مکانیزم نزدیک شدن حزب به قدرت سیاسی در رابطه با طبقه این است، حزب کاتالیزاتوری نیست که طبقه متابولیسیم درونی خود را در آن مبیند. و همین طور در سازمان قدرت بلافاصله پس از کسب قدرت، همین اقلیت و همین حزب است که مجبورند، به نظر من، نقش تعیین کننده ای بازی کنند." (حزب و قدرت سیاسی، منصور حکمت). "به نظر من تئوری خام همیشه حزب را بدون طبقه و طبقه را بدون حزب در نظر میگیرد. وقتی از حزب صحبت میکند به عنوان سازمان انقلابیون بی رگ و ریشه با این تفاوت که این انجمن انقلابی است و این کاملا بیرون طبقه است و موجب هیچ فعل و انفعالی در درون خود طبقه نیست. این مسأله را قبلا در ادبیات خود مورد بحث قرار داده ایم. و وقتی که راجع به طبقه حرف میزنند این طبقه کوچکترین تحزبی ندارد، خود کارگران هستند که در یک موقعیت تحصنی، اعتصابی به سر میبرند و با همان قیافه و به طور دسته جمعی قدرت را میگیرند و اگر اینها به خودشان ساختار بدهند و یا سازمان سیاسی در آنها نفوذ کند، فوری انقلابشان مخدوش میشود! به طور کلی، در بیان خام تئوری رایج، این دوگانگی هست: حزب در یک طرف بدون کارگران و کارگران در طرف دیگر بدون حزب.

این مسأله که خصلت کارگری یک حزب کمونیستی و کارگری بودنش در داشتن یک برنامه کارگری است، بدون اینکه لزوما همه کارگران با آن باشند و یا لزوما اکثریت کارگران با آن باشند، پدیده ای است که ما داریم مطرح میکنیم. یک حزب کارگری با وجود اینکه در میان کارگران در اقلیت است، میتواند در لحظات تاریخی تعیین کننده ای، حرکت اکثریت کارگران را شکل بدهد، قیام کند و قدرت را بگیرد و نگهدارد و اصلا از این طریق میشود تبدیل به اکثریت شود. به نظر من این کار را میشود کرد. باید این طور باشد و گر نه هر کسی بیاید، هر استاد دانشگاهی که سوسیالیسم را خوانده است و بگوید این کار با چیزی که خوانده ام جور در نمیآید و یا هر چیزی که ظاهر از استالینیسم درس گرفته است به ما بگوید که شما در میان طبقه کارگر یک اقلیت ویژه ای هستید و حق ندارید به قدرت دست ببرید، من جوابم به آنها این است که تئوری ما از اول اینها نبوده است. جوابم این خواهد بود ما